



ادبیات

در سال ۱۳۰۳ در اردبیل متولد شدم. در آن زمان مردان خانواده به تجارت اشتغال داشتند. اردبیل و رشت و تهران و باکو و مسکو و ورشو و شهرهای دیگر مرکز بازرگانی‌شان بود. پدرم به جرم تجارت در باکو به زندان کمونیستها افتاد و پس از مدتی، نوبت به عموی کوچکم رسید که حتی حکم تیربارانش هم داده شد. در ایام کودکی و نوجوانیم زندگانی روبراهمی داشتیم. اما پس از مدتی ورق برگشت و وضع چنان شد که میرس... من در اردبیل به مدرسه صداقت و هدایت می‌رفتم و دوره دوم متوسطه، در دبیرستان صفوی بودم بعد به تهران آمدم و در دارالفنون درس خواندم. سپس به دانشکده حقوق رفتم و پس از دو سه سال در دانشکده ادبیات اسم نوشتم و رشته زبان را به اتمام رساندم، مدت کوتاهی هم در امریکا، در دانشگاه واشینگتن درس خواندم. از همان آغاز نوجوانی به کتاب انس گرفتم و علاقه‌ای که بدین گونه پدید آمد، دیگر هرگز از میان نرفت؛ و می‌توانم بگویم که مدت پنجاه سال است که قلم می‌زنم.

نخستین کتابی که به فارسی برگرداندم کتاب کوچکی بود که به توریسم ارتباط داشت و با عنوان از انگلستان دیدن کنیم با هزینه یکی از دوستان در چاپخانه رنگین، به قطع جیبی به چاپ رسید. تیراژ کتاب هزار جلد و قیمت آن ۱۵ ریال بود. نسخه‌هایی برای فروش به دوستان و آشنایان و کیوسکهای روزنامه‌فروشی دادم. مخارج چاپ این کتاب در حدود ۶۰۰ تومان شده بود و خوب به یاد دارم پولی که از راه فروش به دستمان آمد در حدود ۱۰ تومان بود؛ بقیه خورده و برده شد.

گفتگو با عبدالله توکل

مصاحبه کننده: مهدی افشار

● پیش از هر چیزی، از فرصتی که برای دیدار و گفتگو به ما دادید تشکر می‌کنیم و برای ما که عمری خوشه چین افاضات کثیف شما بوده‌ایم، بسیار مفتنم است که حضور شفاهی شما را نیز درک کنیم. نخستین مسأله‌ای که در مورد ترجمه‌های شما به ذهن ما می‌رسد، بسیاری و گونه‌گونی این ترجمه‌هاست.

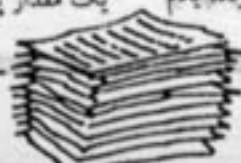
○ بساید بگویم من از میان کتابهایی که می‌خوانم، کتابی را که به نظرم جالب برسد ترجمه می‌کنم؛ درحالی‌که برخی از مترجمان فقط به تعداد کتابهایی که ترجمه کرده‌اند، کتاب خوانده‌اند. کتاب خواندن بسیار مهم است؛ مثلاً هنری میلر نویسنده بسیارخوانی بوده است. میلر دوچهره دارد: یکی چهره‌ای است که در «ولگردهای پاریس» می‌بینیم و یکی میلر دیگری است که دستاورد او، کارهای سنگین و بس‌نظیری است که مثلاً در «ثلاثه سکسوس» و «سکسوس» و «پلکسوس» می‌بینیم و در برخی از اینها بحثهای ادبی حیرت‌آوری هست. میلر کتابی دارد با عنوان «کتابهای زندگی من» که این کتاب نشان می‌دهد آدم چه طوری می‌تواند میلر بشود؛ چقدر باید بخواند؛ چقدر باید بگردد. یادم



هست روزی برای ترجمه جمله‌ای از کتاب بالزاک به یکی از دوستان مترجم مراجعه کردم که بعضی از آثار بالزاک را ترجمه کرده بود. معنای جمله را پرسیدم؛ گفت: «نمی‌دانم» گفتیم: مگر شما این را نخوانده‌اید یا از بالزاک چیزی نخوانده‌اید؟! گفت: «من از بالزاک فقط آن کتابهایی را خوانده‌ام که ترجمه کرده‌ام». حالا این واقعاً یک ماجرای است که شاید شامل حال نود درصد مترجمان ما باشد. و اگر این وضع اصلاح شود، ترجمه که الآن خیلی پیش‌رفته، پیشرفته‌تر و بهتر می‌شود.

● استاد! شما معتقدید زبان ترجمه بهتر شده یا به اصطلاح توانایی مترجمین در درک مفاهیم افزایش یافته است؟

○ بله... اصل، توانایی مترجم است؛ چون اگر شما واقعاً نتوانید یک مطلب را درک کنید ترجمه درست در نمی‌آید یا یک چیز غلطی در می‌آید، اصل توانایی مترجم است؛ بعد مترجم که توانا باشد یکی دو تا نکته هست که اگر اینها را رعایت کند، ترجمه‌اش زیباترین ترجمه می‌شود. مشکل دیگر این است که ما نقد نداریم. در این مملکت، یک مقدار پارسی‌بازی داریم مثلاً اگر من ده تا





رفیق در ده مجله داشته باشم هر کدامشان یک مقاله برای من می‌نویسند و اگر رفیق نداشته باشم با توطئه سکوت رو برو هشتم.

● استاد برمی‌گردیم به زبان ترجمه، سؤال بعدی این است که اکنون زبان فارسی قابلیت‌های تازه‌ای پیدا کرده، در بیان متون زبان مبدأ و اصولاً زبان مبدأ خودش ساخت کلامی خاص خودش را دارد و زبان مقصد که زبان فارسی است در گذشته این توانایی در آن دیده نمی‌شد. گاهی وقتها بعضی پیشوندها و پسوندها یا بعضی ساختارهای کلامی و بعضی عبارات و توصیفاتی که می‌بینم در زبان فارسی احساس می‌کنیم برغم اینکه بسیار گویا و قشنگ است منشأ آن فارسی نیست و در متون فارسی گذشته ما احتمالاً مشاهده نمی‌شود؛ بلکه این ناشی از آن ساخت زبان انگلیسی بالاخص و فرانسوی است که آمده و در زبان فارسی هم حضور پیدا کرده و زبان ما را از این طریق پربارتر و قویتر کرده، این را شما حس می‌کنید؟

○ بله اما اگر ما واقعاً این را بگوییم، عظمت زبان فارسی را انکار کرده‌ایم.

● ببخشید اجازه بدهید من توضیحی بدهم این انکار زبان فارسی نیست، اتفاقاً این توانایی زبان فارسی است که آن قدر انعطاف‌پذیری و قدرت دارد که ساختارهای مختلف زبانهای دیگر را در ساختارهای خودش وارد کند. و به کار گیرد.

○ تمام زبانها به حکم ضرورتها و احتیاجها ساخته شده‌اند. بدین معنا که بتوانند آنچه را در زندگی ما هست بیان کنند. این مال همه زبانهاست؛ مثلاً افعال انگلیسی را توجه بفرمایید، آنهایی که مبین زندگی مردم و زندگی انسانهاست، خیلی ساده است؛ مثلاً فعل to come, to put 90 90 اما یواش یواش که حیات انسانها پیچیدگی بیشتری پیدا کرده و آن زبان با کلماتی که داشته از 999 بیان حوادث و عوارض و مقتضیات تازه برنیامده، فعل ساخته است. در فارسی هم همین را به میان می‌بینیم؛ مثلاً گفتن، شنیدن، آمدن، رفتن، ولی بعد یواش یواش، طلپیدن هم اضافه شده

بسیار گویا و قشنگ است منشأ آن فارسی نیست و در متون فارسی گذشته ما احتمالاً مشاهده نمی‌شود؛ بلکه این ناشی از آن ساخت زبان انگلیسی بالاخص و فرانسوی است که آمده و در زبان فارسی هم حضور پیدا کرده و زبان ما را از این طریق پربارتر و قویتر کرده، این را شما حس می‌کنید؟

بله اما اگر ما واقعاً این را بگوییم، عظمت زبان فارسی را انکار کرده‌ایم.

ببخشید اجازه بدهید من توضیحی بدهم این انکار زبان فارسی نیست، اتفاقاً این توانایی زبان فارسی است که آن قدر انعطاف‌پذیری و قدرت دارد که ساختارهای مختلف زبانهای دیگر را در ساختارهای خودش وارد کند. و به کار گیرد.

تمام زبانها به حکم ضرورتها و احتیاجها ساخته شده‌اند. بدین معنا که بتوانند آنچه را در زندگی ما هست بیان کنند. این مال همه زبانهاست؛ مثلاً افعال انگلیسی را توجه بفرمایید، آنهایی که مبین زندگی مردم و زندگی انسانهاست، خیلی ساده است؛ مثلاً فعل to come, to put 90 90 اما یواش یواش که حیات انسانها پیچیدگی بیشتری پیدا کرده و آن زبان با کلماتی که داشته از 999 بیان حوادث و عوارض و مقتضیات تازه برنیامده، فعل ساخته است. در فارسی هم همین را به میان می‌بینیم؛ مثلاً گفتن، شنیدن، آمدن، رفتن، ولی بعد یواش یواش، طلپیدن هم اضافه شده

است. به این ترتیب زبان وسعت بیشتری پیدا کرده است؛ مثلاً دیکسیونر رو بر ده سال پس از انتشارش تجدید چاپی کرده است با افزایش ده هزار کلمه. این کلمات از کجا آمده است؟ از این علوم فضایی، علوم کامپیوتری، و وسایل تازه و زندگیهای تازه. اگر کتابی متعلق به صد سال یا پنجاه سال پیش را بردارید، در زمینه هرچه باشد بخصوص در زمینه علوم، می‌بینید که خیلی ساده است؛ ولی الآن که کتابها را باز می‌کنیم کلمات عجیب و غریبی می‌بینیم. من الآن دو تا دیکسیونر از فرانسه دارم یکی دیکسیونر دمو سواز^۱. فرهنگ کلمات وحشی قرن نوزدهم و اینها هم لغت‌هایی است که نویسندگان ساخته‌اند.

● کلمه وحشی در اینجا جعلی است یا استعاره‌ای است؟

○ اسم این کلمات را برای آن سواز (= وحشی) گذاشته است که بیشترشان را مثلاً فقط یک نویسنده و گاهی دو نویسنده به کار برده‌اند و تداول عام نداشته است.

● اینکه من فقط زبان فارسی را گفتم عمدتاً برای ستایش زبان فارسی بود چه این توانایی را دارد که مفاهیم پیچیده را که مال ما نیست به نحوی چنان زیبا بیان کند که احساس می‌کنیم مال ماست و این دقیقاً قابلیت این زبان را نشان می‌دهد. مثلاً خواننده وقتی بی تعارف نشر جنابعالی و نشر ابوالحسن نجفی را می‌خواند احساس می‌کند که بال درآورده و دارد پرواز می‌کند.

○ لطف دارید. اما در مورد اینکه گفته می‌شود زبان فارسی ضعیف است یا ضعیف بود، باید بگویم در واقع نشانه ضعف خود ماست، مثلاً ما در زبان فارسی یک مشت حلقه‌های گمشده داریم؛ چرا داریم؟ برای اینکه نسل جوان ما یعنی آنهایی که باید درس بخوانند و رشد کنند، کتابهای قدیم را اصلاً کنار گذاشته‌اند؛ مثلاً مشهوری را کنار گذاشته‌اند چند روز پیش نامه‌های پرندگان در زبان کردی، کرمانشاهی و کردستانی را ورق می‌زدیم، چون در ترجمه کتاب الفسانه‌های لافوتس^۲ به کلمه رواشه^۳ برخوردیم بودم که اسم مرغی است و

در این کتاب دنبال یک کلمه می‌گشتم و در هیچ فرهنگ لغتی نتوانسته بودم پیدا کنم. دیدم اسم این پرنده به کردی موه است و من از آن در ترجمه استفاده کردم، در حاشیه افسانه‌ها هم می‌نویسم، اغلب شما دیکسیونرهای ما را دیده‌اید. در این فرهنگها شما هرچه ماهی ببینید، مرغ ببینید، پرنده ببینید، حیوان ببینید، زیرش نوشته است نوعی پرنده، نوعی حیوان، نوعی ماهی. آخر همه اینها اسم دارند! مثلاً در خلیج فارس هرچه ماهی است برای جنوب‌نشینها اسم دارد، شمال هم هرچه ماهی هست برای خودش اسم دارد. پس به این ترتیب ما تعداد زیادی از لغت‌ها را از دست داده‌ایم. این رکود زبان فارسی از دوران صفویه شروع می‌شود و دراز نویسی و درازگویی و قلم‌نویسی وارد زبان می‌شود و آن را یک خرده پیر می‌کند. الان زبان دارد واقعاً جوان می‌شود چون کسانی به کار ترجمه و نویسنده می‌پردازند که توشه‌ای از زبان پیشین ایران دارند. زبان فارسی کاملاً قادر است که زمانها را ترجمه کند.

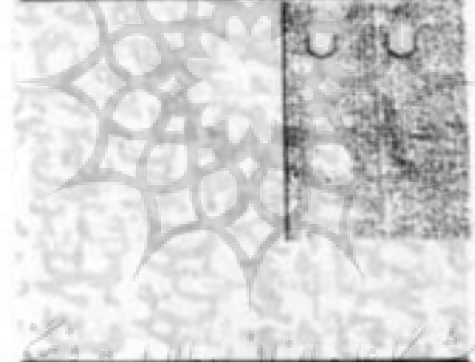
مثال کوچکی عرض کنم، در جشنهای ۲۵۰۰ ساله برنامه‌ای چاپ کرده بودند و دیدم که به جای کلمه دوموازل دونور گذاشته‌اند. دوشیزگان افتخار که غلط بود، تصادفاً در همان زمان من نصابشنامه‌ای از دارفیس شاعر ارمنی ترجمه می‌کردم که در آنجا هم این کلمه دوموازل دونور یا دام دونور به کار رفته بود و من در ترجمه آن در مانده بودم، می‌دانستم که این دوموازل دونور یا دام دونور در زبان فارسی حتماً معادلی دارد ولی به معنی ندیده‌ام. من شاهنامه ندارم، هنوز هم ندارم، رفتن از یکی از دوستان یک جلد شاهنامه گرفتم آوردم فکر کردم به اصطلاح به سراغ کدام دوره بروم که بیشتر از هر دوره دیگری شکوه و جلال در آن مطرح بوده! رفتن دوره خسرو پرویز و انوشیروان ده، پانزده صفحه خواندم رسیدم به کلمه پرستنده، و حتم کردم این کلمه همان دوموازل دونور است! تا اینکه یک روز تصادفاً به کتابفروشی شمس در پیاده‌روی شمالی میدان بهارستان رفتم - و سالها هم از وقتی که در رشت بودم دنبال فرهنگ اهجری می‌گشتم - یک دفعه



خانواده ایرانی

دردوان پیش از اسلام

پروفسور علی اکبر مظاهری
ترجمه: عبداللہ متوکل



دیدم آن بالای بالا به فارسی نوشته اهجری، من اهجری را در رشت در کتابخانه شهرداری دیده بودم و سرخ و سیاه را که ترجمه می‌کردم می‌رفتم از آن استفاده می‌کردم. وقتی آن را خریدم، دنبال کلمه‌ای که گشتم همین دوموازل دونور یا دام دونور بود که دیدم به معنی پرستنده آورده است. ببینید یک روس در سال ۱۸۵۰ در دیکسیونری که در مسکو چاپ شده، این کلمه را آورده است.

● استاد شما معتقدید یک نوع تربیت آگاهی و آشنایی و مطالعه دقیق گنجینه ادب فارسی گذشته ضرورت دارد، بدون این گنجینه ظاهراً نمی‌توان یک ترجمه خوب را از آب درآورد حتی اگر مترجم زبان مبدأ را تا حد مطلوب درک کند.

○ ببینید خدمتان بگویم مقدمه‌ای را درباره یک نویسنده می‌خواندم. در فرانسسه یک مؤسسه‌ای بود به نام بل لکتور که کتاب چاپ می‌کرد. این مؤسسه فاستاتی از ماکیاولی چاپ کرده بود که ترجمه‌ای از قرن هفدهم بود. بعد متفقدی در مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته بود آن را ترجمه‌ای زیبا توصیف کرده بود. یعنی در زمان گذشته در فرانسه آنهایی که سواد داشتند، قلم بدست می‌گرفتند. اگر بیاییم این اصول را به اصطلاح به عنوان یک قانون مطرح کنیم که همه باید این را بخوانند، شاید عمر مترجمان کفاف ندهد که یک کتاب ترجمه کنند، ولی دست کم یک مقدار آشنایی با این ماجراها هست، من یادم هست در خانه ما در اردبیل مقادیری کتاب بود و من حافظ را از پس خوانده بودم تقریباً از تر بودم و گاهی که می‌بینید مثلاً در ترجمه‌ای که من می‌کنم دو سه تا جمله زیبا هست زاینده همین مطالعات است! یا مثلاً وقتی که من گزینند دبستگی را ترجمه کردم، مشتات قائم مقام فراهانی را یکبار خواندم تا بینم به چه ترتیب است! چون این رمان تماماً به صورت نامه است. همه این رمان را خواندم، خیلی به من مایه داد، من احساس می‌کنم زبان فارسی واقعاً دارد اصالت خودش را پیدا می‌کند.

● چه پیشنهاد و توصیه‌ای برای نسل

مترجمین جوان دارید؟

○ توصیه‌ام می‌دانید به چه ترتیب است؟ ترجمه دنیای خاص است، وقتی ما می‌خواهیم قدم در این دنیا بگذاریم یعنی در را باز می‌کنیم و وارد می‌شویم، ابزارهایی می‌خواهیم؛ هر مسافری این ابزارها را باید داشته باشد و آن ابزار اولی که ما باید داشته باشیم سواد است. منظورم از سواد آن زبان مبدأ است. ما این زبان را باید خوب بدانیم، واقعاً باید خوب بدانیم. و اما اخیراً ماجرای پیش آمد که از گفتن اصل آن و بردن نام شخص معذورم. مترجم بسیار ورزیده‌ای جمله‌ای را چنان اشتباه ترجمه کرده بود که من حیرت کردم. به او زنگ زدم که شما این کلمه‌ها را تحت اللفظی ترجمه کرده‌اید درحالی که اصطلاحی است صدرصد متضاد با آنچه شما نوشته‌اید. این است که آدم باید واقعاً زبان بخواند و غنیش که من همیشه در زندگیم احساس می‌کنم این است که متاسفانه زمانی که ترجمه را شروع کردم زبان را درست نمی‌دانستم. مترجمین اغلب اشتباه می‌کنند، این اشتباهشان زاید تصور باطنشان است؛ یعنی یک جمله را می‌خوانند خیال می‌کنند فهمیده‌اند، مترجم باید بداند چه ترجمه می‌کند یا اگر تردید دارد باید بپرسد. متاسفانه این دو نکته است که باعث اشکالهایی می‌شود. یعنی اول اینکه نمی‌داند نظیر آن کتاب چشم سوم که اخیراً ترجمه کرده بودند و من درباره آن مقاله‌ای در نگاه نو نوشته بودم، مابجرا از این قرار بود که ضمیر را اشتباه کرده بود، آنوقت مثلاً آورده بود به این ترتیب شده بود که قفسه کتابها آمده بود تو آب، درحالی که مقصود چراغهای مخصوص بود که استخرها را روشن می‌کند. در ترجمه شعور و اطلاع عمومی لازم است اگر اطلاع عمومی نباشد آدم اشتباههای عجیب و غریب می‌کند؛ مثلاً در کتاب ماجرای سباستوپول، روسیه از اروپا شکست می‌خورد، ولی در ترجمه بجوانی که چندین سال پیش ماجراهای سباستوپول را ترجمه کرده بود روسها غلبه کرده بودند، این هم بی‌شعوری، و هم ناآگاهی از تاریخ است، ناآگاهی از جغرافیا است. ناآگاهی از همه این چیزهاست.



اول نباید زبانی را که از آن به زبان فارسی برمی‌گردانیم بدانیم و زبان فارسی را هم که باید حتماً بدانیم. متناهم عاملی که در این میان بسیار می‌تواند مؤثر باشد ناشر است؛ یعنی ما واقعاً احتیاج به ناشر باسواد داریم.

● اشاره‌ای بفرمایید در مورد زبان مبدأ و زبان مقصد؟

○ این را خدمتان بگویم که ما به علت وضع جغرافیایی مان خیلی با زبانهای اروپایی فاصله داریم، یعنی با این زبانی که الان داریم کار می‌کنیم. در اروپا یک مسطع‌ای هست که از قدیم بوده هنوز هم هست؛ مثلاً در رمانی آمده بود که آژانسهایی در فرانسه، آلمان، انگلیس مبادله دانشجو می‌کنند. یعنی دانشجوی آلمانی که در آلمان زبان فرانسه می‌خواند یا فرانسوی که در فرانسه زبان آلمانی می‌خواند یا در نظر گرفتن وضع خانوادگی، رفاه خانوادگی و همه اینها مبادله می‌شوند. آلمانی را می‌فرستد فرانسه و فرانسوی را می‌فرستد آلمان. و این در تمام دنیا هست و به همین جهت آدمی مثل پیرویی دوازده زبان می‌داند و همه زبانها را به آن اندازه می‌داند که به آن زبان کتاب می‌نویسد یا همین مدارس السه شرقی که در اروپا و امریکا هست و الان دوره‌شان چهار سال است و دانشجو پس از تحصیل چهارساله زبان عربی، قرآن ترجمه می‌کند. پروفیسور لازار پس از خواندن السه شرقی به مدت سه ساله دستور زبان فارسی‌ای نوشته بود که مرحوم دکتر خانیلری می‌گفت این بهترین دستور زبان فارسی است که تا به امروز نوشته شده است. اما ماجرای ترجمه در اروپا به صورت دیگری است مثلاً شکسپیر را یاسترناک در روسیه ترجمه می‌کند، یا اولیس جیمز جویس را والری لاریو در فرانسه ترجمه می‌کند. نگاه می‌کنیم به تاریخ ترجمه می‌بینیم داستانهای ادگار آلن پو را بودلر ترجمه کرده و بعد از بودلر آن بقیه‌السیف را مالارمه ترجمه می‌کند؛ یا در انگلستان نگاه می‌کنیم مجموعه آثار استاندال را اسکار مانکریف ترجمه می‌کند که خودش یک غنول است. و آنوقت بیشتر مترجمین نویسندگانی هستند که با نویسندگان



کشورهای دیگر مکاتبه و رابطه دارند. ما متأسفانه به این ترتیب نیستیم.

● اشاره بسیار خوبی به ناشر خوب و تربیت مترجم خوب فرمودید. این نکته بسیار اهمیت دارد و ناشر ضعیف می‌تواند مترجم ضعیف تربیت کند، به طوری که مترجم تصور می‌کند ۱۰ تا کتاب ترجمه کرده و عجب کارهای خوبی کرده، ۱۵ تا کتاب ترجمه کرده و بازار خوبی هم دارد و می‌فروشد. این را لطفاً بیشتر بشکافید و طرحش کنید.

○ می‌پردازیم به ماجرای شروط ترجمه! گفتیم مترجم اول باید سواد داشته باشد، باید زبان را بفهمد، فارسی دانستن که شرط اول است! در این مورد ما دیگر حرف نمی‌زنیم. من اگر فارسی نمی‌دانم بیخود به سراغ نوشتن می‌روم. بعد مترجم باید زبان بدانند آن هم به‌طور کامل، در میان ترجمه‌ها به نظر من ترجمهٔ رمان از زبانهای دیگر مشکل‌ترین کار است. ما لغات فلسفی زیاد داریم. اگر یک نفر فلسفه بداند و فلسفه ترجمه کند بی‌نظیر است. ولی اگر من بخواهم فلسفه ترجمه کنم وامی‌مانم! چون پیشینه فلسفی ندارم، ریاضیدان می‌تواند یک کتاب ریاضی را خوب ترجمه کند! زبان که بداند خوب ترجمه می‌کند. ولی رمان است که زیر و بم دارد. رمان است که جمله‌های منقطع دارد پدر آدم درمی‌آید تا این جملات را به فارسی برگرداند، منتها ما الآن به آن ترتیب از آن مترجمها نداریم! ولی خوب با اینها که کار کنیم، می‌توانیم جلو برویم.

● در مورد رمان غیر از زبان مبدأ و غیر از پیام و غیر از زبان مقصد یک عنصر حساس و تعیین‌کننده وجود دارد که آن سبک است یعنی اگر نویسنده و مترجم تشخیص ندهد که سبکی که دارد دنبال می‌کند چه هست چه بسا طنز را به یک غم‌نامه تبدیل کند.

○ آن مسئله سواد که خدمتان عرض کردم خودش این چیزها را حل می‌کند! یعنی آدم که سواد دارد فسردا بر سر می‌خورد به رمانهای ژورنالیستیک، یک تاریخ ادبیاتی هم باز می‌کند شرح حال ژورنالیستیک را می‌خواند.

مترجم ضعیف می‌تواند مترجم ضعیف تربیت کند، به طوری که مترجم تصور می‌کند ۱۰ تا کتاب ترجمه کرده و عجب کارهای خوبی کرده، ۱۵ تا کتاب ترجمه کرده و بازار خوبی هم دارد و می‌فروشد. این را لطفاً بیشتر بشکافید و طرحش کنید.



● این مربوط به کارهایی که از جان اشتاین بک دادم عرض کنم که خوب این تو کارش دیدگاه جامعه‌شناسی دارد ولی غالباً ملحوظ نمی‌شود. مترجمین ما توجه ندارند در انتخاب واژه‌هاشان دقت ندارند به طریق اولی، مثلاً در مارک تواین یک‌نوع طنز دیده می‌شود. این طنز ظریف است ولی مترجم گاهی متوجه طنز نیست.

○ به اینها مسئله ندانستن زبان است یعنی وقتی شما زبان می‌دانید یک کتاب می‌خوانید همه ظرایف آن زبان را درک می‌کنید! ولی نیمه‌سواد داشته باشید نمی‌توانید تشخیص بدهید.

● علاوه بر اینها استاد آیا می‌شود ترجمه را به نوعی هنر و استعداد خداداد دانست؟ ممکن است این طور بگوییم که در عین حالی که ترجمه این لوازم را می‌خواهد یکی از لوازمش هم استعداد خلاق است حداقل در ترجمه‌های ادبی؟

○ درست است. ببینید، اگر استعداد نباشد اصلاً کاری درست نمی‌شود. این مسلم است که استعداد باید باشد و تا آدم قلمی نداشته باشد یعنی یک جور نویسنده نباشد واقعاً نباید برود کتاب ترجمه کند. می‌دانید خیلی آدمها را می‌بینیم زبان خیلی خوب می‌دانند، خیلی خوب، ولی وقتی می‌آیند ترجمه کنند می‌بینید نمی‌توانند یعنی نمی‌توانند بنویسند.

● آنجا که زبان عامیانه هست، درست فسرمودید واقعاً هم درست است. شاید هم ضرورتی نباشد که استعداد باشد، فقط آگاهی به پیام لازم است. مثلاً در ریاضی آگاهی به پیام و دانستن زبان مبدا و تسلط به زبان مقصد کفایت می‌کند. اما واقعاً در قلمرو رمان و ادبیات و آنچه در واقع به مسائل عاطفی بر می‌گردد آن موقع است که ذوق نویسنده است و یک مقدار شعر می‌خواهد و شعر حافظ خواندن، ترجیحات سعدی را خواندن.

○ لویی دورویر نویسنده و قوم و خویش مارسل پروست است که خاطراتی دربارهٔ مارسل پروست نوشته و یکی از زیباترین خاطرات در

کتابخانه ملی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



ژالو به فرانسه ترجمه کرده. این مترجم خودش آکادمیسین است و یکی از زیباترین و بهترین نویسندگان. مشایخی هم تصویر دوربین گری را ترجمه کرده است، اما با آنکه مترجم زبانش خوب بود سبک فارسی اش کمی کهنه بود. آدمی مستی بود ولی ترجمه هایش خوب بود.

● عرض کنم خود شما وقتی شروع به ترجمه کردید با چه کتابهایی شروع کردید چه مبانی ای را در نظر گرفتید برای اینکه مترجمین جوانی بتوانند این راه را دنبال کنند.

○ گفتم که مقادیری کتاب در خانه ما بود و من از همان زمان به کتاب علاقه پیدا کردم. بعد که تهران آمدم یواش یواش شروع به یادگیری زبان کردم. سال ۱۳۲۱ که من به تهران آمدم، کتابهای خارجی پیدا نمی شد، کتابفروشی خارجی نبود. گاهی در بساطها کتاب دست دوم پیدا می کردم و چون اطلاعی نداشتم یک رمان را که باز می کردم و چند جمله زیبا می خواندم می گفتم عجب شاهکاری است. می دانید من به این ترتیب می سنجیدم یعنی مقیاس و معیارم این جمله ها بود. من صدها جلد از این کتابها را فروختم. بعد در دانشکده حقوق و دانشکده زبان با تاریخ ادبیات هم آشنا شدم، و متوجه اهمیت استفاده از تاریخ ادبیات شدم. همین شد که شروع کردم به تهیه کتابهایی در زمینه تاریخ ادبیات به طوری که من الآن تاریخ ادبیات تمام معالک روی زمین، هر کشوری را که شما بگویید دارم و خوب وقتی آدم اینها را می خواند با نویسندگان مختلف آشنا می شود و خوب این در انتخاب کتاب برای ترجمه اهمیت بسیاری دارد. سپس برای مجله صبا، داستان کوتاهی از ایلینور بورگ ترجمه کردم! در واقع داستان نبود مقاله ای بود با عنوان «وداع». به این ترتیب کار ترجمه شروع شد و من برای صبا داستان و مطلب ترجمه می کردم. کتابی به اسم زن و بازیچه او از پیرلوشی خریدم که در چاپ دوم زن و بازیچه نام گرفت. این کتاب عجیبی است. کلود فارل می گوید این رمان کاملترین رمان روی زمین از آغاز خلقت تا امروز است. در همان ایام کتابفروشی فرانسسه در چهارراه



بارة مارسل پروست است. او داستانی دارد به اسم لورومان دومالاد! این رمان در حدود ۳۰۰ صفحه است و من بیشتر از صد صفحه از آن را ترجمه کرده ام که از خدا توفیقی می خواهم تا آن را تمام کنم. لورومان دومالاد که اسمش معلوم است (داستان بیمار)، شما در قاموس عاطفه، عشق، همدلی، همدردی، حزن سودا و هیچ کلمه ای نمی توانید پیدا کنید که در این رمان پیدا نشود. برای ترجمه چنین رمانی باید مقادیر زیادی از غزلهای فارسی را دانست یعنی آن ظرایف و دقایقی که در غزلهای سعدی و حافظ و دیگران هست.

● این رابطه تنگاتنگ بین ترجمه رمان و ترجمه شعر را من حس می کنم.
○ البته ترجمه شعر مایجری دیگری است و گاهی من به این مسئله می رسم که ترجمه شعر گاهی واقعاً غیرممکن است.
● اگر جوهر را برگردانید صورت می ماند و گاهی هم خود صورت مقصد است.

○ نمی دانم هاملت است یا مکبث که آندره ژید به زبان فرانسه ترجمه کرد و پنجاه سال طول کشید. یعنی همیشه این روی میزش بود. فلاوست گوته در ایران سه تا ترجمه دارد. دو تا از این ترجمه ها مطلقاً غراب است، و دو مترجم آن هیچ کدام کتاب را نفهمیده اند فقط بشری فهمیده و ترجمه کرده است. اسم ژراردونروال را حتماً شنیده اید او نویسنده بسیار عجیبی است که بعضی وقتها باید بگویم بزرگترین رمانتیک رمان نویس است. سوررئالیستها یک رگه هایی در آثارش پیدا کردند که جزو نیاکان سوررئالیستها شده است. ترجمه ای از فلاوست گوته داریم در فرانسه که ترجمه ژراردونروال است و عجیب است. گوته می گوید، که بعد از ترجمه ژراردونروال هر وقت خواستم فلاوست بنویسم، ترجمه ژراردونروال راخواندم.

○ یعنی در حقیقت من شود گفتم یک شاهکار مضاعف است.
● یک باز آفرینی است! باز آفرینی به معنای درست کلمه. یا مثلاً تصویر دوربین گری را ادمون

یوسف آباد باز شد. یک روز کتاب دیگری از لایوس زیلا، نویسنده مجار را از آنجا خریدم. کتاب خیلی قشنگی بود و آن را ترجمه کردم. بدین ترتیب کشتی در من پیدا شد و مرتب کتاب می خریدم؛ درحقیقت به این سائقه که باز چیزهایی از همین قبیل پیدا کنم. یواش یواش از این جستجوها و جستجو در تاریکی خسته شدم. علاجهش تاریخ ادبیات و نقدهای ادبی بود. من به آنها رو آوردم بطریقی نویسنده‌ها را شناختم و آن وقت به دنبال کتاب رفتم.

● فرمودید مسئله ترجمه کردن نیست، بلکه مسئله نشر، و شعور ناشر و درک ناشر از حساسیت فرهنگ و حساسیت زبان است، یک ناشر وقتی پروای فرهنگ نداشته باشد بنده که زبان بلد نیستم ترجمه می‌کنم و نمی‌دانم اصلاً کارم این نیست و می‌دهم ایشان هم جلد می‌کند و می‌رود بازار، ولی وقتی ناشر شعور داشته باشد انتشار نمی‌دهد و با اینکه به هر حال اگر حساسی در کار باشد، فرق می‌کند، یعنی می‌توان گفت که افراد می‌توانند ترجمه بکنند ولی در انتشار کارهایشان باید دقت بکنند. و این برعهده ناشر است که تشخیص بدهد اینکه دارد ترجمه می‌کند با این بی‌تجربگی کار را از ابتدا ارزش نگیرند و مستقیم بفروستند چاپخانه و چاپ بکنند. از طرفی ما در نشر باز هم مسئله داریم و آن نقش بازار به معنی بد کلمه در فرهنگ است، استاد می‌خواستیم بدانیم نظر شما در مورد نقش منفی‌ای که بازار می‌تواند در کار نشر داشته باشد چیست؟

○ بعد از انقلاب رشدی که در امر نشر پیدا شد باعث شد که عده بسیاری به کتاب رو بیاورند و ترجمه کنند یا بنویسند و انصاف را نباید زیر پا گذاشت که در همین بازار آشفته مترجمین بسیار خوبی پیدا شدند. متنا اگر ما واقعاً ناشر خوب داشتیم نمره کار خیلی بهتر از این می‌توانست باشد. گرمی بازار کتاب به زبان فارسی و به نشر کتاب خیلی کمک کرد. متنا اگر ناشرهایمان باسواد بودند نتیجه‌اش خیلی بهتر از این می‌بود.

● استاد از تجربیات خودتان بگویید آیا هیچ



وقت در کنار رمانهای خیلی جدی مثلاً زندانیهای من یا کارهای عظیمی مثل سرخ و سیاه به رمانهای پرخواننده یا به اصطلاح رمان سرگرم کننده‌تر مثلاً پلیسی یا رمانهای گوتیک هم پرداخته‌اید؟

○ اجازه بدهید من یک داستان کوچک یا به اصطلاح آنکدوت بگویم. خانه‌ای داشتیم ۵۵ متری و این خانه یک زیرزمین داشت که کتابخانه من بود. آن موقع من برای مجله‌ها خیلی کار می‌کردم و همه نوع داستان هم می‌دادم؛ داستانهای کوتاه از جمله داستانهای پلیسی. من داستانهای پلیسی و مجله‌ها را همین‌طور کنار دیوار تا بالا چیده بودم. یک روز خانم گفت که طول و عرض مجله‌های پلیسی شما زیاد می‌شود. گفتم: «آنو غافل از این هستی که سه سال است پلیسی پلو می‌خوریم.» یعنی هرچه ما می‌خوریم از داستانهای پلیسی درمی‌آید. مدت زیادی یعنی حداقل ۱۰-۱۲ سال من زمان پلیسی ترجمه کردم.

● خود شما راضی هستید از این کاری که کردید؟

○ بله، چون بین اینها چند تارمان پلیسی از رمانهای پلیسی به قول معروف کلاسیک هست. مثلاً من داشیل همات را ترجمه کرده‌ام که محصول سرخ او، «سرخ و سیاه» ادبیات آمریکا است.

● استاد من عرضی داشتم از این سؤال؛ بعضیها فکر می‌کنند باید رفت داستانها و کارهای خیلی جدی خوانند ولی اعتقاد من این است که برای جامعه ما که عادت به کتاب خواندن ندارد باید زمینه‌هایی فراهم آورد که شوق خواندن را در خواننده برانگیزد و کتابهای پلیسی واقعاً می‌تواند به این نیازها جواب دهد.

○ بله نظر من هم همین است. الان مثل اینکه دیگر معانعی نمی‌کنند. مثل اینکه تقریباً برای نشر رمان پلیسی مانعی نمی‌بینند.

● به نظر من رمان رابطه تنگاتنگی با دمکراسی دارد و یک چیز خدمتتان عرض کنم چون رمان مخاطبش مردم است، به همین جهت

مطالعات بعدی، و همچنین عرض می‌کنم الآن چنین ایر به‌رحال یک رمان کلاسیک است و تقریباً رمان فوق‌العاده‌ای هم نیست خود بنده ترجمه کردم و می‌گویم رمان فوق‌العاده‌ای نیست، رمان عادی است اما در اروپا، بارها، بارها چاپ شده و اخیراً من در نمایشگاه دیدم یک چاپ جدید از آن درآمده است. خوب اگر ما خودمان بیاییم این رمانهای خودمان را به حساب یک رمان کلاسیک بوده مثل مال آقای کبودرآهنگی مثل مال صنعتی‌زاده کرمانی مال خسروی این رمانها را دوباره احیا کنیم و دستی بر سر رویشان بکشیم کار بدی نیست در مجموع و باید هم این کار را کرد چرا که باید ما خودمان با خواندن همین رمانها شوق مطالعه را پیدا می‌کردیم.

این نکته‌ای بود که من اول عرض کردم گفتن من رفتن به دنیای کتاب برای این که کتابی مناسب برای ترجمه پیدا کنم! و شما درست می‌فرمایید اگر مردم حتی با میشل ژواگو و مثل اینها شروع کنند و ذوق خواندن پیدا کنند حداقل آن حس کنجکاوی‌شان گاهی اینها را وامی‌دارد که مثلاً این کتاب را هم بخرند، ببینند توی این کتاب چی هست و این خوبه یعنی چیزی بدی نیست، عیب ندارد.

استاد آیا شما لیستی از رمانهایتان دارید که حدوداً تعدادش چند تا بوده؟ خاطراتان نمی‌یاد؟ ولی بنظرم می‌اد بیش از صد تا باشد استاد.

نه بیشتر از صد تا نیست ولی حداقل بین ۸۰ تا ۸۰ تاست آنهاست که در مجله ترجمه کردم و در آوردم.

کدامیک از آثارتان را اعم از تألیف یا ترجمه بیشتر دوست دارید؟

من کتابهای بسیاری ترجمه کرده‌ام و شاید پاورتان نشود که همه کتابهایم را دوست دارم، اما با توجه به معیارهایی که به اصطلاح دنیای ادب دارد می‌توانم بگویم که در آن میان به داستانهایی چون گزند دل‌بستگی اثر لاکلو (Lacos) و سرخ و سیاه و اوژنی گرانده و نامزدی اثر زیلاهی



اونوره دوبالزاک
اوژنی گرانده
ترجمه عبدالله توکل

اعتقاد دارم در جامعه‌ای اگر رمان را تقویت و تشویق کنند نشان‌دهنده این است که در آن جامعه دموکراسی هست.

دیشب من دنبال لغتی می‌گشتم برخوردیم به رمان که بیستم رمان ترا دیسیون ۱۱ چه اصطلاحی است، رمان سنته یا رمان سنن معنی خاصی دارد یا نه یا همین معنی ظاهرش است، رسیدم به یک جمله که نوشته بود: «رمان امروز دایرةالمعارف فرداست».

چنون بازتاب یک جامعه در تمام زمینه‌های هستی‌اش است.

بله رمان واقعاً این طور است، الآن من ببینید که اصلاً آن کلمه نویسنده‌گی به معنی مطلق کلمه در داستان نویسی و رمان نویسی است و ما فقط یک غنی داریم. ۷۰-۸۰ سال پیش که در این مملکت ترجمه رمان آغاز شد آنهاست که ترجمه کردند رفتند دنبال میشل ژواگو و پارادایمها و از این حرفها! اگر آن روزها این ترجمه‌ها از روی یک متونی، از روی یک کتابهایی یک خورده جدی‌تر شروع شده بود الآن ما از نظر شناخت کتاب و از نظر کتاب‌خوانی همپایه اروپا بودیم. آن تفسیر و تعبیر بسیار بدی که از رمان در ایران هست زائیده همین مسئله است.

شاید ضرورت هم داشت! یعنی شاید مردم بیش از این کشش نداشتند. ولی واقعاً پروست را شناختن برای مردمانی که بیسواد بودند دشوار است و خواننده ترجیح می‌دهد مثلاً سه تفنگدار بخواند یا میشل ژواگو یا پسادایمها را آن هم اجتناب ناپذیر بود. در این مورد باید برگردیم به سابقه فرهنگی خودمان.

عجیب این است که الآن در اروپا دوباره همین کتابها چاپ می‌شود و من خوانند، ناشرانی هستند که این کتابها را چاپ می‌کنند.

بله استاد می‌دانید معنی ندارد من می‌گویم که آن زمانی که ما مثلاً رمانهای مایک هامر را می‌خواندیم رمانهای پلیسی می‌خواندیم نمی‌دانم اشعه سرگ را می‌خواندیم خوب اشکال نداشت در ماشوقی ایجاد می‌کرد برای





مجارستانی و در تنگ اندره ژید علاقه بسیاری دارم و یادم رفت بگویم که کتاب کوچکی هم ترجمه کردم به نام مردی که سایه‌اش را فروخت اثر شامیسو (Chamisso) که به قول مستفدی جهانی‌ترین کتابی است که ادبیات آلمان به دنیای ادب تقدیم داشته است. این کتاب در آینده نزدیک با مقدمه‌ای دربارهٔ رماتیکیهای آلمان چاپ خواهد شد.

● از میان مترجمان قبل از خود، کدامها را در آغاز کار خود بیشتر می‌پسندید و فکر می‌کنید کدام یک از آنها به شما تأثیر نهاده‌اند و از آنها آموخته‌اید؟

○ به این سؤال جواب درستی نمی‌توان داد. من از همان آغاز کار گوشش داشتم تا برای خودم سبکی داشته باشم. اما این مسأله اشکالهایی هم داشت. بیسواد بودن باعث استعمال کلمه‌هایی شد که می‌توانم بگویم دیوانه‌وار بود. من چند سالی با شادروان ابوالقاسم پاینده کار کرده‌ام و چندین سال هم از فیض وجود شادروان پیمان بختیاری برخوردار بوده‌ام و باید بگویم که کرم و سخاوت این سخنسرای ظریف‌طبع درهایی به رویم گشود و با نویسندگانی آشنایم کرد. اگر بگویم که من از لحاظ قلمزنی تأثیری پذیرفته‌ام، بیشتر از هرکس دیگر از دو استاد پیش گفته بوده است.

● آخرین کاری که الان دستتان هست می‌خوانید یا ترجمه می‌کنید چیست؟

○ با وجود اینکه الان گرفتاریم خیلی زیاد است خواندن را فراموش نکرده‌ام. من کتابهای جدی در زمینه نقد ادبی و هنری می‌خوانم. حداقل روزانه بیست سی صفحه می‌خوانم. رمانهای خوب می‌خوانم، رمانهای خیلی خوب. اگر ترجمه خسته‌ام کرد رمانهای سبک می‌خوانم؛ مثلاً رمان پلیس می‌خوانم. متناهی این رمان پلیس انتخابش یکموقع دیگر است.

● به هر حال گاه تعارض‌هایی بین مسائل اخلاقی و آنچه در رمانها نوشته می‌شود وجود دارد. به نظر شما چگونه بایستی با این مطالب برخورد کرد؟

○ اصلاً خیال باطلی است که کسی از رمان بترسد. فقط یک اشکال هست در مملکت ما که با کشورهای دیگر فرق می‌کند. من بار اول که به امریکا رفتم و برگشتم در مجلهٔ آموزش و پرورش آن زمان که دورهٔ وزارت درخشش بود مقاله‌ای نوشتم به نام «خد» یعنی در واقع حدود. همه چیز حدود دارد یعنی هر چیزی در محدودهٔ خودش است؛ مثلاً در امریکا فساد وحشتناک است، واقعاً وحشتناک است. در انگلیس هم فساد وحشتناک است، بخصوص بعد از جنگ جهانی دوم که پای امریکاییها باز شد و تمام سنن و رسوم و آداب آنها به آنجا راه یافت؛ و آنهایی را که خودشان داشتند از بین بردند. ولی فساد کجاست؟ فساد در محدودهٔ خودش است یعنی یک جویباری دارد و دور آن جویبار راه می‌رود. ولی آیا این فساد در دانشگاه هم هست، در مراکز علمی هم هست، در انستیتوهای پژوهشی هم هست؟ نیست. ببینید دختر یا پسر امریکایی وقتی که از مدرسه به خانه می‌رود زیر بغلش پر از کتاب است؛ یعنی معلمش درسهایی داده که باید برود از توی این کتابها پیدا بکند. شما نمی‌دانم سینما، ب. یادتان می‌آید یا نمی‌آید. سینما، ب مدتی فیلمهای قبیح نشان می‌داد. ساعت ۱۰ صبح می‌دیدید که تمام دخترها و پسرهای مدرسه‌ای آنجا هستند؛ یعنی کلاس را ترک می‌کردند، درس را، مدرسه را تعطیل می‌کردند و آنجا می‌آمدند، آفت ما این است. من در امریکا به عنوان تحقیق اجتماعی گزارشی نوشتم در این مسائل راظر آن مطرح کردم. به عنوان تفریح چندین بار به سینما برلک رفتم که ببینم این سینما برلک چیست و چه نشان می‌دهد و مشتریهای آن چه کسانی هستند. ما شاید ده بار به آنجا رفتم و فقط یکبار دوازده سیزده تا ملوان جوان را در این سینما دیدیم. به این نکته توجه داشته باشید که افرادی روی دریایی امریکا از بی پدرمادرترین افراد امریکا هستند. بقیه آدمهایی که به سینما آمده بودند ۵۰ سال به بالا بودند، آنجا جوان ۲۰ ساله پیدا نکردیم. آنجا جوان ۲۰ ساله نمی‌آید. دوستی داشتم به نام بد براون که کابوی بود و یازده تا تپانچه در ماشینش آویزان کرده بود.

یک شب با بد براون به کافه رفتیم. پسر بزرگش که در حدود شانزده هفده سال داشت همراه ما بود. هوا بسیار سرد بود. ما داخل کافه رفتیم. این پسر که با ما بود بیرون ایستاد. به بد گفتیم: «پس پسرت کو؟» گفت: «او حق ندارد داخل بیاید.» گفتیم: «چطور؟ پس چرا او را آوردید؟ اگر اینجا دو ساعت بمانیم سرما او را می‌کشد.» گفت: «حق ندارد اینجا بیاید چون مشروب می‌فروشد.» این در همهٔ زمینه‌ها هست. خانواده‌ها ناشرهای خاص دارند. مثلاً در فرانسه خانواده شما فقط کتابهای گراسه را می‌خواند. فلان شخص مثلاً عاشق کلکسیون استوک است؛ این کتابها که چاپ می‌شود برای آدمهای خاصی است؛ یعنی هر کتابی دامن خودش را دارد. متناهی ما در ایران این بدبختی را داریم، ما پنج هزار تا کتاب چاپ می‌کنیم مثلاً برای ۵۸ میلیون نفر یعنی این را شما می‌خرید دختر بنده هم می‌خرد، پسر ۱۶ ساله بنده هم می‌خرد، ما باید این را بتوانیم از نظر اجتماعی و قوانین اسلامی چاره کنیم. اینهم به‌زور نمی‌شود. در خانه بد براون یک اتاقی بود که کتابخانه‌شان بود. یک طرف سرتاسر قفسه‌ها مال بد بود، یک طرف از قفسه‌ها مال زنش و وسط هم قفسه‌هایی مال دو تا پسرشان بود. یک روز بد که فهمیده بود من کتاب ترجمه می‌کنم گفت: «آقای توکل، من بهترین کتابها را دارم هر وقت فراغتی داشتید و خواستید کتابی بخوانید هزینه خواستید بیاید بردارید.» من در کتابخانه بد، کتابهایی دیدم که باور کنید از خجالت نتوانستم به دست بگیرم که مبادا بد بیاید در دستم ببیند. فقط کتابهای عادی را برداشتم. من شاید ۵۰ بار به این کتابخانه سرزدم و همیشه دو پسر بد، یکی ۱۸، یکی ۱۵ ساله، جلوی قفسه کتابخانه خودشان بودند؛ یعنی این کنجکاوای بهشان دست نداده بود که بیایند ببینند این کتابهای قبیح چیست. حالا از نظر اجتماعی و اخلاقی نمی‌دانم علاج را به چه ترتیب باید کرد که مثلاً اگر کتاب قبیحی درمی‌آید پسر من نخرد. من الان همه‌جور کتاب می‌خوانم و درمن تأثیر ندارد. ● یکی از راههایش به عقیده من این است که برای آن گروه خاص هم باشد. گروه نوجوان



ماخلاقاً دارد و خواندنی پیدا نمی‌کند، کتاب بچه ۱۰ ساله موش و گربه است و سگ و اسب و خاله سوسکه، بعد ناگهان یک پرش ایجاد می‌شود و می‌رسد به کتابهای بزرگسالان. این است که یک پسر ۱۶، ۱۷ ساله نمی‌داند چه بخواند.

○ الآن بسیاری از جوانها متأسفانه تشنه کتابهای نامطلوب هستند و این علاج اجتماعی می‌شود واقعاً باید یک دواپی پیدا کرد. اگر کتابها تفکیک بشوند هیچ زمانی در ایران خطرناک نیست. اینها بیشتر به عهده مدارس است. از این طرف هم کمبود معلم داریم؛ یعنی معلمی که با این زمینه‌ها کاملاً آشنا باشد کم داریم. اگر اینها را چاره بکنیم یک مقدار از مشکل را حل کرده‌ایم.

● عرض کنم که به اندازه کافی در مورد ترجمه صحبت شد حالا فکرکنم که خالی از لطف نباشد که برگردیم به آثار تألیفی که در زمینه رمان و داستان در ایران وجود دارد. یعنی ما داستانهای زیادی را مثلاً از کلیدر بگیریم تا داستانهای کوتاه در ادبیاتمان داریم، استاد شما ادبیات داستانی جدید را که تألیفی هست چطور می‌بینید؟

○ والله، من چون زیاد نخوانده‌ام نمی‌توانم نظر دقیقی بدهم. مثلاً من از محمود دولت‌آبادی فقط یک قصه کوتاه خوانده‌ام.

● کدامش را خوانده‌اید؟

○ آن آهوی بخت من گزل ولی تا آنجایی که من می‌دانم در ایران الآن داستان‌نویسی، دارد رشد می‌کند.

● استاد این را متأثر از چه عواملی می‌دانید؟ آیا می‌توانیم بگوییم که برای این است که جامعه حرفی برای گفتن دارد؟ به عبارت دیگر ببینید یک زمان یک جامعه‌ای واقعاً یک جامعه بی‌دردی است و نهایت درد اجتماعی‌اش مثلاً ساکن محله غم است. اما یک وقت هم هست که حرفها و مسائل زیادی برای

مطرح کردن دارد. مثلاً جامعه امروز ما جامعه‌ای که جنگ دیده، هشت سال مبارزه کرده، و خوب اینها زمینه‌ای است برای اینکه بیاید حرف بزند.

○ مسئله مهمی است که شما مطرح می‌کنید. من یک چیز بگویم: ما نه اینکه رمان‌نویس نداشتیم تمام عواملی که در این مملکت هست همش زمینه‌های بکر است. من رمان فرانسوی خیلی خوانده‌ام، رمانی که مال نویسندگان فرانسوی است، اغلب دیگر وقتی رمان را شروع می‌کنم ۱۰۰ صفحه که می‌خوانم می‌فهمم چه جور می‌خواهد تمام بشود. ولی مثلاً در رمانهای اروپای شمالی، رمانهای بالکان، رمانهای اسپانیایی، رمانهای افریقای شمالی یا آمریکای لاتین همه چیز نواست؛ و دنیای ما یعنی دنیای ما در این مملکت یک دنیای بکر حیرت‌آوری است و ما دنبال یک زولا می‌گردیم، دنبال یک بالزاک می‌گردیم که بتواند شاهکارهای جاودانی بیافریند. همه مسائل اینجا ناگفته است.

● در تأیید فرمایش شما ایروینگ شاور نویسنده آمریکایی که داراوندار را از او من ترجمه کرده‌ام می‌گویند که من اول‌بار که با موام برخورد کردم. موام گفت: خوشا به حالتان که چقدر موضوع برای قصه‌نویسی دارید. من آن موقع اصلاً نفهمیدم که چی دارد به من می‌گوید. گفت: پیرامون شاهنامه چیز نو است، اما برای من انگلیسی همه چیز گفته شده، امریکای نوپای قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم حرفهای گفتمی زیادی برای ما داشت، مثل همین مسئله کابوی‌ها، در حالی که در ایران ما هنوز که هنوز است ما واقعاً از لحاظ فرهنگی در قرن هیجدهم هستیم.

○ مثلاً حاجی آقا صادق هدایت بسیار ضعیف است ولی یک رمان‌نویس درجه اول می‌خواهد که بتواند دنیای حاجی‌های ایران را بررسی کند، دنیای جوانان، دنیای نوجوانان و دنیای نوجوانانی که الآن در یک جامعه سستی بزرگ شده‌اند و یک دفعه ویدئو و تلویزیون تمام معقدانشان، تمام تفکراتشان را درهم ریخته



است، اینها را روی کاغذ بیاورند، می‌دانید ما خیلی چیزها داریم. همه چیز در اینجا بکر است، دنیای مدرسه‌مان، دنیای بازارمان، همه چیز، ارتشمان، سربازمان، اصلاً همه چیز ناگفته است.

● باتشکر از شما که وقتان را در اختیار ما گذاشتید.

پانویس‌ها:

1. Sexus
2. Nexus
3. Plexus
4. Des mots sauvages
5. La Fontaine
6. Rollet
7. Demoiselles d'honneur
8. Belles Lectures
9. Jargon / Argot
10. Le roman du malede
11. Le roman de Tradition